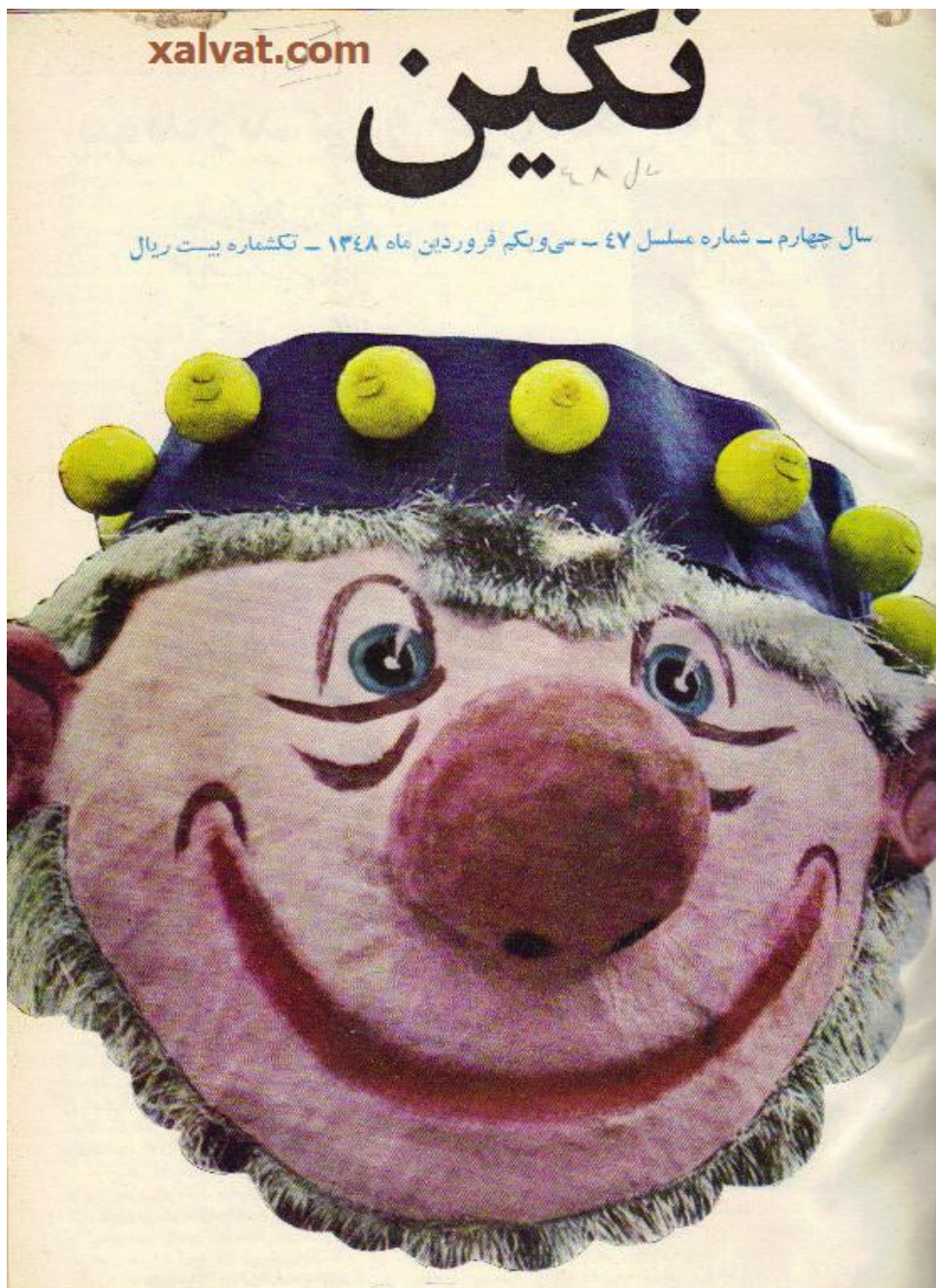




۶۶۶

ناصرالدین صاحب الزمانی: نقدی بر شیوه ترجمه و تالیف در ایران

[این نوشته از شماره های جلد شده دوره اول "نگین" (چاپ تهران) آمده است و بخاطر فشردگی صفحات ، اسکن کردن آنها دشوار بود و نارسائی و کج و معوجی هائی دارد - اما بهر حال قابل خواندن است . با پوزش - م . ایل بیگی]



دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

نقدی بر
شیوهی ترجمه
و
تألیف
در ایران

xalvat.com

خوانندگان شماره ۲۶ مسلسل نگین (اسفند ماه ۱۳۴۷) به‌احتمال،
با نقد بسیار ارزنده و پرحوصله‌ی «دکتر غلامعلی همایون»، بر ترجمه‌ی
فارسی‌کتاب «هنراسلامی» نوشته‌ی «ارنست گونل» آشنا هستند. کار ارزنده‌ی
دیگری که درانتشار این نقد شده‌است، عمل در خورستایش نگین است که
مقاله‌ای را بالغ بر ۲۱۶ سطر آلمانی، برای نشان دادن نقاط ضعف و اشیاء
مترجم در یک مجله‌ی فارسی، بدون محاسبات معمولی اقتصادی و بازاریابی
غالب از مطبوعات ایران، منتشر ساخته است.

دکتر همایون، در سرآغاز مقاله‌ی خود، نخستین احساس خود را
از مشاهده‌ی انتشار ترجمه‌ی فارسی‌کتاب «هنراسلامی» چنین بیان می‌دارد:
«از برگرداندن چنین اثر با ارزشی بزبان فارسی خیلی خوشحال
شدم. . . ولی از همان بدو مطالعه‌ی ترجمه‌ی کتاب، متوجه شدم که دقتی
در ترجمه‌ی آن مبذول نگردیده است. . .»

احساس شفت نخستین ، وسایل و تاسف متعاقب آن ناقد کتاب «عبر اسلامی» را ، به نگارش يك مقاله‌ی پرشکيب و سطر به سطر ترجمه و اصل آلمانی آن برانگیخته است ، سوگندنامه ، نه نخستین ، و نه واپسین احساس نادانان و نادب در پی اندیشندان دلسوز و معذور ما ، در برابر مسئله‌ی ناسامانی فرجه و نویسنده‌ی در ایران است .

اگر مترجم کتاب «عبر اسلامی» کار ترجمه را آنچنان سرسری گرفته و باغزش و سهل‌انگاری انجام داده‌است ، کاری بی‌سابقه و گناهی خارج‌العاده مرتکب نگشته‌است . بلکه او ، اتفاقاً ، به شیوه‌ی معمول «مکتب منصف ترجمه و تالیف در ایران» ، قلم‌زده است . گناه او ، جرمی متداول است که بر اثر شیوع و فراوانی ، بصورت يك بیماری بومی و همه‌گیر مزمن در ایران جلوه نموده است .

امروزه زيادند قلمزنان و در آن میان ، حتی مریبان نسل جوان و استادان دانشگاهی که سرو میان و ته‌کتابی را می‌زنند ، هرچه را که هوش را ندانند ، یا نمی‌خواهند ، و یا نمی‌فهمند ، از کتاب حذف می‌کنند ، و بعد به‌آسانی و بی‌بروایی ، براین قربانی «مسخ ادبی» خویش ، نام «ترجمه و اقتباس» ، یا «ترجمه و نگارش» و یا ترجمه و تالیف می‌نهند . متأسفانه ، چه بسیارند استادانی که کتاب ، یا کتابهایی را از زبانی ترجمه کرده ، آنگاه در ازای نام نویسنده‌ی آن ، بی‌هیچگونه آزر می ، نام خویش را با برجستگی هرچه تماثر زی‌بخش جلد آن می‌کنند . و احیاناً برای بستن زبان سیاه نادانان ، تنها بیاد کوتاهی از اسم نویسنده‌ی آن در لابلای مقدمه‌ی خود که احتیاج می‌دهند کسر کسی آفریند ، اکتفا می‌ورزند . همچنین چه فراوانند مترجمانی که بجای عکس و شرح حال نویسنده‌ای که اصل کتاب را نوشته ، عکس و شرح حال و خدمات خویش را در پشت ، یا در حاشیه‌ی لبه‌ی پوشش کتاب ، منتشر می‌سازند ! بگذریم از آنها که اصولاً نام نویسنده‌ی اصلی را زائد دانسته ، و کتاب را بنام خود انتشار می‌دهند . و یا آنها که ترجمه را از مترجم نیازمندی می‌خرند ، و یا چون مترجم ، در دستگاه آنان سمت زبردستی را داراست . وی را ناگزیر به ترجمه می‌کنند . و بعد آرا بنام خود چاپ می‌زنند !

این‌ها که گفته شد ، تاکنون همه مربوط به ظاهر قضیه است . اما برای بررسی «کیفیت ترجمه‌ها» ، متأسفانه ، در برابر هر ترجمه ، ما بیلتا ناقد ، با حوصله و درک و اطلاع و همت فردی چون دکتر همایون - یعنی تقریباً به تعمتی مجال - نیازمندیم ، تا اینگونه افراد نشان دهند که چگونه کتابها ، در ترجمه بزبان پارسی ، اصولاً اندیشه‌های اساسی‌شان مسخ می‌شوند . نه آنکه فقط نارسا و بد ترجمه گردند ! از اینرو ، بیشتر کسانی که با زبانی خارجی آشنائی دارند ، عموماً ترجیح می‌دهند که ترجمه‌ی کتابی را ، مثلاً از روسی ، به انگلیسی یا فرانسه بخوانند ، تا بفارسی .

ما نرحم ده سال پیش ، در نوشته‌ها و بررسی‌های خود ، درباره‌ی جوانان ایران ، اعلام داشتیم که «عدم رغبت و گریز از مطالعه» ، یکی از مسائل اساسی جوانان ماست . و این عارضه ، تا حد زبانی‌مندی مانع از رشد صحیح شخصیت ، پیشرفت فرهنگ ، و استقرار بهداشت روانی ، در میان جوانان ما می‌گردد . و از آن هنگام ، تاکنون نیز هر زمان که فرصتی دست داده‌است ، به بررسی علل «پدیده‌ی کم‌خوانی» ، و گریز از مطالعه در ایران ، پرداخته‌ایم . قسمتی از این بررسی را می‌توان در کتاب «جوانی پر رنج» ، و قسمتی دیگر را ، در «اقتصاد بیمار کتاب» که نخست در شماره‌های ۲۰ و ۲۱ مجله‌ی نخبین ، مهر ماه و آبانماه ۱۳۴۷ و بعد خلاصه‌ای از آن در مجله‌ی خواندنیها ، و نیز بصورت کتابی کوچک ، از طرف هیئت ناشران کتاب در آبانماه ۱۳۴۷ بطور رایگان انتشار یافته است ، مطالعه نمود . براینجا ما ، تنها به اثر ناسالم بی‌مایگی و انحطاط مکتب ترجمه و تالیف ، در تشدید عارضه‌ی کم‌خوانی و گریز جوانان ما از مطالعه‌ی آثار پر مایه و اصیل ، می‌پردازیم .

خالvat.com پدیده کم خوانی

اینک در آغاز به بینیم که منظور از پدیده‌ی کم خوانی ، چیست ؟ برطبق آمار و ارقام موجود ، گروهی از مردم ما ، بالغ بر

«يك ميليارد و ششصدوسی چهار میلیون تومان» ، تنها برای صرف سیگار ، تریاک ، هروئین ، و نوشابه های الکلی خود می‌پردازند ؛ اینک عیبی که این مردم ، در برابر بدل این رقم سرسام‌آور نجومی در راه عیش و نوش سلسله و خانمان برافکن خویش ، چه مبلغی را برای سازندگی معنوی ، و تهیه‌ی خوراک روحی خود ، به جهت تهیه‌ی کتاب می‌پردازند ؟

حداکثر پولی که مردم ما سالیانه ، برای تهیه‌ی کتابهای مترجمه و کمک درسی غیر کتابهای رسمی کلاسی - می‌پردازند ، حدود «ده طوق تومان» است . و کل هزینه‌ای که برای چاپ و فروش کتابهای درسی و مترجمه در کشور بوسیله‌ی دولت و مردم صرف می‌شود ، رویه‌ی ستر «پنج میلیون تومان» بالغ می‌گردد . «اقتصادکتاب» ، پنجاه میلیون تومان ، و «اقتصاد سیگار و مواد مخدر و مشروب» ، يك ميليارد و ششصدوسی چهار میلیون تومان ! یعنی ما هرچه برای کتاب به پردازیم ، برای مشروب و سیگار و مواد مخدره ، تقریباً «۴۴ برابر بیشتر» خرج می‌کنیم ! این است یکی از معانی شیوع «عارضه کم خوانی» در ایران .

بدین ترتیب ، ملاحظه می‌شود که برخلاف تصور سطحی ، عامل قرار از کتاب در ایران ، واقعاً ، بی‌پولی و فقر نیست . مثلاً که بالغ بريك ميليارد و ششصدوسی چهار میلیون تومان ، تنها برای سیگار و مشروب و تریاک و هروئین خود می‌پردازد ، بخوبی برایش سیر است ، میلی بیشتر از صد میلیون تومان ، برای کتاب خرج نماید .

از اینرو لازم است که با بدل مال و اندیشه و همت ، هرچه زودتر وجدی تر ، به بررسی دامنه‌دار زبانی «علل گریز از کتاب» ، و «آسیب شناسی فرهنگی» خود ، دست آویز .

در برابر نقدی که دکتر همایون ، بر ترجمه‌ی کتاب «عبر اسلامی» نوشته است ، هنوز می‌توان ، برای سهل‌انگاری و عدم تسلط مترجم آن بزبان آلمانی و فارسی ، عذری بهانه کرد . و آن اینکه مترجم آن يك مهندس است ، نه يك مترجم حرفه‌ای ، نه يك اهل قلم ، و نه يك اهل زبان و لغت . هنگامی که مترجمانی با دتوی زبان دانی ، و به دلیل یا چانه‌ی آنکه تمام لغت نامه‌های موجود انگلیسی - فارسی ، نارسا و پر اشتباه است ، بعنوان ناسخ تمام فرهنگ های گذشته ، برای ما فرهنگ انگلیسی - فارسی می‌نویسند ، و سپس بهمین دلیل و دلائل دیگر ، برای تدریس در دانشگاهها به امریکا ، دعوت میشوند ، ولی سراپای ترجمه‌هایشان مملو از اشتباهات تکان دهنده و مسخ‌کننده است ، دیگر ما را از يك مهندس ساختمان ، چه توقعی است ؟

کتابی که اینک مورد نظر ماست ، جزئه اسناد فرهنگی ما بشمار می‌رود . در حقیقت برگی از اوراق شناسانی و هویت مدنی ما محسوب می‌شود و آرمان و آیدئولوژی ما و پدران ما را ، در برابر جهان ، و از جمله در برابر خودمان مجسم می‌سازد . نام آن ؟

- وحدت و تنوع در تمدن اسلامی ، تالیف ۱۶ تن از برجسته‌ترین اسلام شناسان و ایرانشناسان بنام جهان ، از انتشارات کتابفروشی معروف تریز .

- هدف از تالیف ؟

- در امریکا خواسته‌اند ، به مقایسه‌ی فرهنگها و تمدن های بشری بپردازند . آنها را ارزیابی کنند . رسائی‌ها و نارسائی های هر يك را نسبت به دیگری بسنجند ، نقاط ضعیف و قدرت هر يك را بشناسند ، و بعد ، لابد از آن ، بهره‌ها می‌گیرند !

از ذکر نام مترجمش معذورمان دارید . چون می‌خواهیم به انتقاد کار وی بپردازیم . ما را با شخص ونام وی کاری نیست . تنها يك چیز را می‌توان اضافه نمود . و آن اینکه این همان مترجمی است که ضمناً فرهنگ مفصلی هم برای زبان انگلیسی - فارسی تهیه کرده است . جالب است که این کتاب ، چون سندی اسلامی بوده‌است ، پس از ترجمه برای اظهار نظر و اضافی حواشی و تعلیمات از نظر دو تن دیگر گذشته است . کسی که شاید ناشر باشد ، در مقدمه ، در این باره می‌نویسد :

« . . . چون موضوع کتاب با تمدن کشورهای اسلامی و آئین مقدس اسلام ، بستگی داشت ، لذا بنا بر سلیقه‌ی همیشگی . . . لازم دیدم برای تصحیح مطالب ، همه‌ی آنها را قبل از چاپ بنظر شخص بصیر و آگاهی

تر عالی فقه و تاریخ اسلام برساند، و بارهمنانی ایشان، براهمیت وقابلیت کتابمیزاید. بدین جهت ترجمه در اختیار دانشمند بزرگوار، آقای سید ق... اساتذ زبان و ادبیات عرب دانشکده... قرار داده شد. و بانظر ایشان چند عبارتی اصلاح و چند جمله‌ای حذف، و برخی از مطالب حواشی مختصری نوشته شد. و آنگاه بکار چاپ اقدام گردید. و پس از پایان طبع کتاب، برای مزید استفاده‌ی خوانندگان عزیز، متن انگلیسی و ترجمه‌ی فارسی کتاب، دوباره هر دو به محضر آیه‌الله میم... که از... مفاخر علمی بزرگوار کشورند، تقدیم شد که با نهایت لطف و مرحمت، به متن انگلیسی و ترجمه‌ی فارسی کتاب مروری بفرمایند. و آنچه از لحاظ معنی و لفظ، لازم به تصحیح باشد، با تذکار آن، برحقیر منت نهند. ایشان باوجود اشتغالات علمی فراوان، با بزرگواری تمام، مدتی از اوقات شریف خود را مصروف این کار داشتند، و ضمن تقدیر و تسجید از زحمات مترجم و راهمنانی‌های آقای ق... (استاد ادبیات عرب)، مطالبی نیز خود مرقوم فرمودند که نام حسن ختام، بعنوان ملحقات، به آخر کتاب افزوده شد...»

تکنه‌ای را که مقدمه نویسنده به آسانی از روی آن گذشته است، با اصطلاح سناگران، به شیوه‌ی «کلوزآپ» - عکس بزرگ از نزدیک یکبار دیگر می‌خوانیم:

«... ترجمه در اختیار دانشمند بزرگوار، آقای قاف... استاد زبان و ادبیات عرب دانشکده... قرار داده شد. و با نظر ایشان، چند عبارتی اصلاح، و چند جمله‌ای حذف، و برخی از مطالب، حواشی مختصری نوشته شد...»

در همین چندجمله‌ی کوتاه، ما با رازقستی از توطئه‌ی مسخ کتاب، «سورت» - حذف پارهای از مطالب و دیگرگون ساختن پارهای دیگر از مطالب، نام «اصلاح»، آشنا می‌شویم!

اینک سری به متن کتاب بزنیم، و به بینیم این کتاب که با پول یک عوسه، و قلم مترجمی که خود نویسنده‌ی یک فرهنگ مقبول انگلیسی فارسی است، ترجمه شده، و یک استاد زبان و ادبیات عرب، بر آن حاشیه نوشته، پارهای از جملاتش را اصلاح، و مقداری دیگرش را حذف کرده است، و یک قبیله انگلیسی‌دان نیز، پس از چاپ، با مقایسه‌ی متن انگلیسی و فارسی، بدان تعلیقه نگاشته است، سرانجام چه شاهکاری از کار درآمده است؟!!

شما که در ایران، در کشوری اسلامی پرورش یافته و احیاناً نیز از کودکی گوشانتان با تعالیم اسلام آشنا شده‌است، آیا تاکنون هیچ می‌دانستید که دین اسلام، با مرام مزدک و مرام کمونیسم یکی است؟! و هر سه، مرامی اشتراکی‌اند؟!!

اگر نمی‌دانستید، ترجمه‌ی کتاب وحدت و تنوع در تمدن اسلامی - البته نه اصل انگلیسی اصلاح و حذف و تبدیل نشده‌ی آن - بشما این نکته‌ی بسیار تازه را می‌آموزد، شما، و نیاکان شما را، از یک اشتباه بزرگ تاریخی، که قرن‌ها می‌پنداشته‌اید، اسلام مخالف مرام مزدک بوده، و امروزه نیز با مرام اشتراکی کمونیسم سازگار است، بیرون می‌آورد. برای این - مقصود به صفحه‌ی ۱۴۳ کتاب «وحدت و تنوع در تمدن اسلامی» رجوع کنید، و این عبارت را در آنجا بخوانید:

«چون دین اسلام، دارای «عقاید اشتراکی» است، بنابراین لزوماً منطقی باید «شعر» را عدوی بزرگ مکاشفات دینی و مروج بت‌پرستی قدیم اعراب و سوسه‌ی شیطان واجه بداند. ولی شعر، بدون اشکالی بی‌شرف می‌کرد، و فقط گاهی عقاید مذهبی را منعکس می‌ساخت، و در عین حال قدرت قدیم خود را، حفظ می‌نمود.»

این عبارت را که هم‌اکنون، نقل کردیم، لطفاً دوباره بخوانید! در آن، چه می‌بایم؟ در آن، بطور خلاصه می‌بایم که:

- ۱ - گویا اسلام دارای عقاید اشتراکی است!!
- ۲ - عقاید اشتراکی منطقی مخالف شعر است. و شعر هم مخالف عقاید اشتراکی است.
- ۳ - ولی گویا اسلام یک مرام اشتراکی غیرمنطقی و ناستوار است که برخلاف منطقی یک مرام اشتراکی اصیل و استوار، در تمدن خود، احیاناً به سبب دریافت ریشه‌های بسیار اندکی که شاعران گاهی با پرداختن چند

قطعه شعر به موضوعات اشتراکی آن به وی داده‌اند، به شعر اجازه‌ی رشد، و حفظ قدرت قدیم ضد اشتراکی خود را داده است!

ولی این نتایج، همه یارتر مسخ اصل متن، در ترجمه صورت گرفته است. اینک به بینیم که مسخ اسلام، بصورت یک مرام اشتراکی غیرمنطقی ریشه‌گیر، و مسخ یک مرام اشتراکی، به یک مرام ضد شعر، و مسخ شعر، بصورت یک مکتب ضد مرام اشتراکی ریشه‌کار که یک مترجم ظاهراً مسلط بر زبان، یک استاد زبان و ادبیات عرب، و یک شخصیت انگلیسی‌دان همه روی آن کار کرده‌اند، از کجا ناشی شده است؟! بدیهی است، ناگزیر باید برای حل این معما، به اصل انگلیسی کتاب، مراجعه نماییم. در اصل انگلیسی کتاب وحدت و تنوع در تمدن اسلامی، چاپ شیکاگو، سال ۱۹۵۵، ص ۹۰ (Unity and Variety in Muslim Civilization, Chicago Press, 1955, p. 90)

در سطر ۳۱ به این عبارت برمی‌خوریم:

Islam's totalitarian character, which we mentioned above,...

کلمه‌ای را که مترجم به «اشتراکی» ترجمه کرده، و تمام این مسخ را دامن زده است، واژه‌ی totalitarian است که در حقیقت مفهوم تامه، جامع، و همه‌سوگیر است. یعنی مکتبی که همه‌سوگیر، و جامع است، تمام جنبه‌های زندگی نظر دارد، و هیچ چیز را نادیده نمی‌گذارد! جمله‌ای که اصل انگلیسی آن در بالا ذکر شد، می‌گوید:

«منش جامع، و همه‌سوگیر اسلام که ما در بالا بدان اشاره کردیم...»، مترجم جمله‌ی «... که ما در بالا بدان اشاره کردیم» را، بکلی حذف کرده است. والا همین جمله ممکن بود، هنگام بازخوانی ترجمه، حتی خود وی را متوجه اشتباه خویش گرداند. هر چند هم که در بالا، مترجم بازمه نوشته است:

«... اسلام بیش از هر مذهب دیگری، مذهب اشتراکی است...» (ص ۱۴۹).

salvat.com

حال به بینیم عبارات قبلی «گابری یلی» - نویسنده‌ی گفتاری که سخنان اینگونه مسخ شده است و بقول خودش حاکی از کیفیت جامعیت، حکومت تامه، همه‌جانب بین همه‌سوگیر اسلامی است، و در بیان مترجم، به عنوان «اشتراکی بودن» اسلام، از آن، تعبیر شده است. یا همه نارسائی‌های ترجمه، چیست؟ آن عبارت، به بیان مترجم اینست:

«ترددی نیست که معتقدات مذهبی، وجه اشتراک و محور اساسی تمدن مزبور (اسلامی) می‌باشد. مسائل دیگر مادی، معنوی، سیاسی، ادبی، اقتصادی و اجتماعی، همه دارای خاصیت مذهبی شده و رنگ اسلامی گرفته و در زیر نفوذ آن، پیشرفت نموده‌اند. معروف است که اسلام، بیش از هر مذهب دیگری، مذهب اشتراکی است. یعنی شامل کلیه‌ی شئون زندگی بشر است، و تنها با قلب و روح مسلمین کار ندارد.»

در اینجا اگر «مذهب اشتراکی» به «دین جامع»، یا «همه‌سوگیر» ترجمه می‌شد، تمام اشکالات برطرف می‌گردید. البته یکنفرم از اینکه ضمناً اسلام «دین» است. نه «مذهب». و اهل فن می‌دانند که بین این دو تفاوت بسیار است. و در اصل نیز «دین» گفته شده است. نه «مذهب». لیکن با این ترجمه، مترجم - نه مؤلف - شاهکار تازه‌ای پدید آورده است، و آن تعریف بی‌سابقه‌ای است از «مذهب اشتراکی»، بدین بیان:

«... مذهب اشتراکی... یعنی شامل کلیه‌ی شئون بشر است. و تنها با قلب و روح... (مردم) کار ندارد.»

- و در اینجا خواننده نتیجه می‌گیرد که:
- ۱ - اسلام دین نیست، مذهب است که جزئی از یک دین است
 - ۲ - اسلام یک مذهب اشتراکی است!
 - ۳ - اسلام، از کمونیسم هم کمونیست‌تر، و از مرام مزدک، و هر مذهب اشتراکی دیگر نیز اشتراکی‌تر است!
 - ۴ - عیب سایر مذاهب اشتراکی هم در این است که هنوز در اشتراکی بودن، ناقص‌اند، و به بای اشتراکی بودن افراطی اسلام نمی‌رسند!
 - ۵ - مذهب اشتراکی، یعنی مذهبی که در همه چیز مردم، حتی در

امور قلب و روح ، زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی آنان
مخالفات می‌کند .

حال جلاوت می‌زویم ، چند صفحه بعد (ص ۵۰ - ۱۲۹) ، در همین
کتاب می‌خوانیم

«حیالی مابقی تعجب است که سبک قدیم ، بدون معاوضی ، در مقابل
سبک جدید از بین رفت . و متجددین با شدت ، برسبک قدیم تاختند . مثلاً
«جاحظ» ، سبک «همدانی» را بیاد افتاد گرفته (ص ۱۰) ، اما در مقابل این
حملات ، عکس‌العملی نشان داده نشده است .»

در این جا ، بر اثر اشتباه مترجم ، ناقد و حاشیه نویسی کتاب که
استاد زبان و ادبیات عرب است ، به خیال خود ، متوجه یک خطای بزرگ
تاریخی مولف می‌گردد . آنگاه بدون آنکه بتواند راه حلی ، برای این
اشتباه فرضی مولف بیابد ، و یا اگر آن ، اشتباه نباشد (فرض
ضعیف دوم حاشیه نویسی) پس دست کم ، مقصود مولف
را از این «همدانی» که «جاحظ» او را بیاد افتاد گرفته است ، بیواند
توجیه کند ، عیناً مانند مفسرین مثال منهور طلاب زبان عربی ، یعنی
«ضرب زید عمراً» که بالاخره هنوز نتوانسته‌اند بدانند این «زید»
که «عمراً» را بیش از هزار سال است پیوسته می‌زند ، کیست ؟ آزارش
چیست ؟ و یا «عمرو» که همواره از دست زید کتک می‌خورد ، گناهش
چیست ، در حاشیه‌ی همین عبارت می‌نگارد (ص ۱۵۰) :

«اگر مراد ، «بدیع الزمان همدانی» باشد ، میدانیم که وی زمان
مؤخرتر از «جاحظ» است . وفات جاحظ ، در ۲۳۵ و مرگ همدانی در ۴۹۸
اتفاق افتاده ، و بدین ترتیب جاحظ نمی‌تواند ، همدانی را ، بیاد افتاد
گرفته باشد .»

حاشیه نویسی ، اگر هم انگلیسی نداند ، و فقط به اندکی قبل وبعد
به یادداشت شماره‌ی ده مولف که در نقل قول ما نیز ، با همان شماره‌ی
«۱۰» نموده شده است ، نگاه می‌کرد ، اولاً درمی‌یافت که مقصود مولف
کسی جز همان «بدیع الزمان همدانی» نیست ، و سپس در نتیجه نیز ، احتمالاً
دست کم ، دچار تردید در تقدم و تأخر اسم جاحظ و همدانی ، بر اثر اشتباه
مترجم می‌گشت .

درست ، دو صفحه ونیم پیش از این عبارت ، مولف وقتی از
«جاحظ» یاد می‌کند ، بلافاصله - چنانکه رسم او ، در مورد تمام شخصیت‌ها
حاست - درون پرانتز ، می‌نگارد ، متوفی ۸۶۹ میلادی . وبعد ، با سزده
سطر بالاتر از آغاز جمله‌ای که حاشیه‌نویسی با ذکر سال وفات بتاریخ
هجری ، به خیال خود برای نخستین بار ، به تقدم «جاحظ» بر «همدانی»
اشاره کرده است ، باز مولف پس از ذکر نام «همدانی» در پرانتز نوشته
است ، متوفی در ۱۰۰۸ میلادی . همچنین ، پس از عبارت «مثلاً جاحظ سبک
همدانی را بیاد افتاد گرفته ...» ، مولف خود با شماره‌ی ۱۰ ، به سند خویش
اشاره کرده است ، تنها وی ، چنانکه روش تألیف کتاب است ، تمام یادداشت‌ها ،
و اراهدی مدارک خود را ، بجای آنکه در حاشیه‌ی صفحات نوشته شود در پایان
هر فصل آورده است . اینک ما برای یافتن مدرک «گابری یلی» برای این‌تاختن
«جاحظ» به «همدانی» ، یا برعکس ، سراغ شماره‌ی ده ، در بخش‌حواشی
یادداشت‌ها ، در پایان همین فصل - چهارده صفحه بعد - می‌رویم ،
و آنرا در صفحه‌ی ۱۶۶ کتاب وحدت و تمدن اسلامی ، چنین می‌یابیم :

« ۱۰ - مقامات ، نگارش همدانی ، بیروت ۱۸۸۹ ، صفحات
۷۵ - ۶۹ ، مقاله‌ی جاحظیه .»

آنگاه درک می‌کنیم که مولف - گابری یلی - گفته است «همدانی»
متوفی ۱۰۰۸ میلادی ، بر جاحظ متوفی ۸۶۹ میلادی ، در کتاب مقامات خود ،
چاپ ۱۸۸۹ بیروت ، در مقاله‌ای اختصاصی . بنام «مقاله‌ی جاحظیه»
که در صفحات ۶۹ تا ۷۵ آن کتاب چاپ شده است ، بر «جاحظ» تاخته
است . و آنگاه درمی‌یابیم که علاوه بر اشتباه مترجم ، ضمناً حاشیه نویسی هم
که استاد زبان و ادبیات عرب است ، و بخود اجازه‌ی «اصلاح و حذف»
عباراتی را در کتاب داده است ، حتی به عمرش هم ، مهمترین کتاب ادبیات
عربی را که «مقامات بدیع الزمان همدانی» باشد ، نخوانده و ندیده است ،
تا دست کم از وجود «مقاله‌ی جاحظیه»ی آن ، با خبر باشد ، و دچار
چنین معما و ابهامی نگردد و بی‌اطلاعی خود را از ادبیات عرب ، معیار

سجش يك اسلام شناس بزرگ قرار دهد . تصور نکند که او بی‌ربط سخن
گفته است . اصولاً چنین فردی همدانی وجود خارجی نداشته است ، و یسا
منظور مولف از همدانی ، ضمناً يك فرد گمنام و غیرمشهوری بوده است که
داخل آمد نیست که يك استاد ادبیات و زبان عربی ، در ایران - و قش را
صرف شناختن او کند علاوه بر این ، این استاد ، در مطالعات خود حتی
هنگامیکه می‌خواهد بر کتابی نقدی بنویسد و آنرا ، بچاپ رساند ، متأسفانه
با کمال سهل‌انگاری ، و بی‌اعتنائی نسبت به عبارات ماقبل و مابعد ، و حواشی
و توضیحات آنها ، فقط با اطمینان به معلومات و سست دانشگاهی خویش ،
حرف خودش را می‌زند .

حال برویم سراغ مترجم که موجب این همه دردسر برای خواننده
و حاشیه نویسی شده است . به بیینم منشاء اشتباه او در چیست ؟

در اصل انگلیسی کتاب (ص ۹۶) ، عبارت اصل را چنین می‌یابیم
" ... the scornful judgment of Hamadhani of Jahiz
as a writer is very significant here ..."

که ترجمه آن باید بدین ترتیب باشد
« ... داوری آکنده از پر خاش همدانی درباره‌ی جاحظ ، در این

مقام ، بسیار شایان توجه است .»
یعنی خلاصه بگفته‌ی واقعی مولف ، «همدانی» به «جاحظ» تاخت
است ، نه برعکس که مترجم پنداشته است .

این زمان بخوبی معنی «سخ» و «مثله‌کاری» آقایان را به بیانه‌ی
«اصلاح چند عبارت» و «حذف چند جمله» که دیگر ، حتی با حاشیه‌نویسی‌های
آشناختنی خود ، قادر به درگرفتنش نبوده‌اند ، و تنها سر بسته در مقدمه بدان
اشاره کرده‌اند ، می‌توان فهمید ! وبعد باید توجه داشت که تازه این ترجمه ،
با پشتیبانی مالی يك ناشر معتبر انجام یافته است . ناشر کوشیده است ،
مترجمی توانا را برگزیند که خود فرهنگ انگلیسی تهیه کرده است . سپس
دو همکار ، يك استاد زبان و ادبیات عرب ، و يك فقیه انگلیسی‌دان را نیز ،
برای رفع اشکالات و توضیحات لازم کتاب بیاری مترجم ، برگزیده‌اند .
و به احتمال قوی به آنها هم حق‌الترجمه پرداخته‌اند . علاوه بر این ، موضوع
کتاب هم خود تازه ، يك موضوع آشنا ، مربوط به فرهنگ و تمدن و دین
هر سه تن - مترجم ، ناقد و حاشیه نویسی بوده است . وقتی که حاصل
کار يك چنین گروه نسبتاً مجهزی ، چنین مسخ‌ی از آب درآید آنگاه
می‌توان مقصود ما را از ذکر «مکتب منحل» ، یا «بی‌مکتبی ادبی» ، در
ترجمه و تألیف در ایران ، بخوبی دریافت ! و بی‌شاییش ، وضع ترجمه‌های
را که غالباً خودسرانه ، بدون هیچگونه صلاحیت و هم فکری و نقد
و اصلاح ، انجام می‌گیرد ، پیش‌بینی کرد .

xalvat.com

اینک ترجمه را رها کنیم ، و به شیوه‌ی متداول تألیف درمهمترین
تألیفات مهم تحقیقی معاصر مربوط به تاریخ تمدن و ادبیات خود م بپردازیم !

عربی نویسی برای نسل توپست داغم کن

سوکمندانه ، نویسندگان ، و محققان دانشگاهی معاصر تاریخ ادبیات
و تمدن گذشته‌ی ما نیز گوئی در «خلاء» یا دریاک «جزیره‌ی متروک» برای
خوانندگانی خیالی ، دریاک «مدینه‌ی فاضله» که مردم آن ، همه به دوزبان
فارسی و عربی تسلط دارند ، و قصائد اعراب جاهلی ، متنی ، ابوالعلاء ،
ابونواس ، مهیار دیلمی ، و اسماعیل یسار را ، همچون تصنیف‌های
«سحیف بازاری» و یا آهنگ‌های غربی بیتل‌ها ، همه را بزبان اصلی
آزیر دارند و تنها تذکری ، و ذکر اول شعری برای یادآوری آنها کافی است .
چیز می‌نویسند . نه برای مردمی که بالغ بر پنجاه درصد از مجموع آن ،
و نود در صد از جمعیت یا سوادش را نسل جوان زیر بیست سال تشکیل می‌دهد .
نسل جوانی که بر اثر خلاء موجود فرهنگی و آرماتی ، می‌دود تا نسلی دیگر
شود : نسل پیسی‌کولا و جین جری ، نسل اتل‌ها و متل‌ها ، نسل تصنیف‌های
بازاری ، نسل «چرا نمی‌رقصی ؟» ، «بیا بریم توی باغ» ، نسل «اگه گفتی
چی چی پر ؟» ، نسل مقلد بیتل‌ها (سوسک‌ها) ، دانکی‌ها (الاغ‌ها) و مانکی‌ها

«عیونها»، نسل «تویست داغبرکن» و «ساکن محله‌ی غم»، نسل «می‌نی» زوب و «هریس» نسل «برسدوراهی»، نسل که در اوج تحول بی‌سابقه‌ی ادبی خودش، از زمان «جمال‌زاده» و «هدایت» بدین سوی، تازه در صورت مطالعه، معنادار شده است که ادبیات را فقط در الفاظ شکسته‌ی کوچک و بازار بجمعی جنوب تهران، بصورت آلوده‌ترین، و بیش‌یا افتاده‌ترین تعبیرات بخواند و بیان کند، برای نسلی که پرفروش‌ترین و پرخواننده‌ترین مطبوعاتش «شریات» مربوط به بانوان و «مجلات ورزشی» است، و نویسندگان بازارش مبتذل‌ترین اندیشه‌ها را، همانند زهرهای مخدر، در درون پرزرق و برق شهوت‌انگیزترین کلمات و تعبیرها و سخته‌سازی‌ها، به وی تزریق می‌کنند! آری با چنین بدآموزی‌ها به بینیم، استادان، و مریبان نسل جوان ما میراث گذشته‌ی ایران را چگونه، با چه وسیله، و با چه زبانی می‌خواهند، به ما، به آنها و به آیندگان خود، منتقل نمایند؟! برای این مقصود، چهار منبع مهم تاریخ ادبیات خود را ورق می‌زنیم:

- ۱- تاریخ ادبیات ایران، تالیف جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه تهران.
 - ۲- تاریخ ادبیات در ایران، تالیف دکتر ذبیح‌الله صفا، ج اول.
 - ۳- تاریخ ادبی ایران، تالیف ادوارد، براون، ج اول، ترجمه‌ی علی‌اشا جالغ، استاد دانشگاه تهران.
 - ۴- امثال وحکم، تالیف دهخدا، جلد سوم.
- یکی از بخش‌های مهم ادبیات ایران، به عقیده‌ی این نویسندگان، ظاهراً ادبیاتی است که ایرانیان نازمی‌گوی، بزبان عربی نوشته یا سروده‌اند. محسن عقیده‌ی این نویسندگان - البته به عقیده‌ی ما هم - شناخت این گویش‌ها و نویسندگان ایرانی نازمی‌گوی از دو نظر ضروری است:
- ۱- برای درک تجلیات ادبی روح ایرانی طی «دوقرن سکوت»، بزبان عربی، در «برزخ ادبی میان ادبیات پهلوی و سرآغاز ادبیات فارسی».

۲- برای درک نهخت‌های مقاومت و رستخیز ملی ایران، در برابر تهاجر ترقادی اعراب، که عموماً مظاهر آن، در شعر و ادب عربی‌تجلی یافته است.

اینک برای شناسائی و شناساندن این میراث گرانبها، چنانکه یادآور شدیم، به بینیم، استادان برشمرده، در کتابهای خود، چه شیوه‌ای را برگزیده‌اند؟!

برای نمونه، «اسماعیل یسار» نخستین مظاهر و سرسلسله‌ی قهرمانان تاری‌گوی ایرانی را در برزخ سکوت ادب فارسی، برمی‌گزینیم. چگون آنگاه، بدین شخص اهمیت داده و او را بعنوان نمونه ذکر کرده‌اند. اسماعیل، یکی از سه برادر - ابراهیم، اسماعیل و محمد - از خاندان یسار است. از تاریخ تولدش بدرستی آگاهی نداریم. لیکن مرگش در ۱۱۰ هجری، ۷۲۸ میلادی اتفاق افتاده است. ظاهراً «برادران یسار»، هرب یا از کودکی با خانواده‌ی خود اسیر اعراب شده‌اند، و با از ایرانیان نسل اولاند که خانواده‌شان به اسارت به عراق رفته است، و در میان اعراب عولد یافته‌اند.

اسماعیل بخاطر اشعاری که در آنها به هجو اعراب پرداخته بود، مورد خشم خلیفه «ولید» یا باحتمال قوی‌تر، «هشام بن عبدالملک» قرار می‌گیرد. ویستور یکی از این دو، او را در استخر آبی فرومی‌افکنند، و آنگاه برخاسته دیگر بیم مرگش می‌رفته است، نیمه جانش از آب بیرون می‌کشد. اسماعیل ناچار مدتی فرازی و مخفی می‌شود.

اینک يك خواننده‌ی جوان ایرانی، فرض کنیم، يك «سیاهی‌دانش» یا صدف است، در شهبانی که دور از خانواده، در روستائی آرام، پس از انجام خدمت روزانه در تنهایی می‌خواهد با مطالعه‌ی کتابی برکوشش‌های بی‌باکن خود، همانند اسماعیل یسارها، به‌رزبان، و به هر وسیله، برای نگاهداشت استقلال او کرده‌اند، آگاه شود. - چنین جوانی - باز هم فرض کنیم که خوشبختانه هر چهار کتاب مهم تاریخ ادب ایران را که از آنها، در بالا یاد کردیم، با خود همراه آورده است.

وی نخست از تاریخ ادبیات استاد جلال‌الدین همایی آغاز می‌کند. استاد (در صفحه ۳۱۰) برایش بیان می‌دارد که:

«... اسماعیل از نژاد، و از حزب شعوبیه بوده و عجم را بر عرب مزیت می‌داده و در این موضوع، اشعاری ساخته است، از آن جمله: ...».

جوان سیاهی، ذوق زده، آماده می‌شود که به بیند اینک اسماعیل در این شعر، چگونه عجم را بر عرب ترجیح داده است. با ولع می‌خواهد اشعار را بخواند، لیکن، یکباره فقط پنج بیت عربی بدون زیر و زبر و پیش و حزم و تئوین را که در خواب هم، فکرش را نمی‌کرد، در برابر خود می‌یابد:

xalvat.com

- «ربخال متوج لی وغم
 ماجد مجتدی کریم النصابی .
 انما سسی الثوارس بالفر-
 س مضاهاة رفعة الانساب .
 فاترکی الفخر یا امام علینا ،
 و اترکی الجود وانطقی بالصواب !
 و اسألنی ان جهلت عنا و عنکم ،
 کیف کما فی سالف الاحقاب .
 اذ نری بناتنا و نلسو-
 ن سفاهنا بناتکم فی التراب ».

جوان نوحاسته، چون نه از این اشعار چیزی دستگیرش می‌شود، و نه حتی می‌تواند، يك مصرع از آن را به درستی بخواند، ناچار بسرعت از آنها درمی‌گذرد، تا شاید ترجمه‌ی آنها را، در پائین بیابد. ولی استاد، پس از نقل این اشعار، فقط بقول هم زبانهای خودش «مما دره‌ی با مطلوب» کرده است. یعنی دوباره با عبارتی دیگر، همان چیز را گفته است که اول هم درباره‌ی اشعار اسماعیل گفته بود. بدین معنی که:

« و مضمون این اشعار حاکی از تمدن کامل قدیم ایرانیها، و بدویت و وحشیت قوم عرب جاهلی است.»

استاد دیگر هیچ توضیحی درباره‌ی آن شعر نمی‌دهد، و آن را همان «اردور» رستورانهای سبک فرانسه، پیش خوراک، یا يك سوپ فرض کرده، و چون می‌اندیشد که دیگر اشتهای ادبی و غرور ترقادی خواننده‌ی جوان خود را بعد از زوم، و با نقل يك پیش درآمد حماسی برانگیخته است، اینک برای او يك قطعه‌ی عشقی، با جاشنی‌تند، بهمان شیوه‌ی پیشین با این توضیح نقل می‌کند:

« و نیز از اشعار اوست که ضمن قصیده‌ای، در تعزل گفته است:

حتى دخلت البیت ، فاستدرقت -
 من شفق عیناک لی تسجم .
 ثم انجلي الحزن و روعاته ،
 و غیب الکاشح و المبرم .
 فیت فیما شئت من نعمة
 یسجنینها تحرها و التم
 حتی اذا الصبح بدأضوة ،
 و غارت الجوزاء و المرزم .
 خرجت و الوط خفی کما ،
 یساق من منکنه الارقم »

استاد، گویا با اطمینان به اینکه دیگر خواننده‌اش، یا همان قطعه‌ی اول، اگر عربی‌ش را هم فراموش کرده بود، حالا دیگر به‌زبانی از نوباز، بر آن تسلط یافته است، از اینرو این بار حتی ذکر خلاصه‌ی مضمون این «تعزل ضمن يك قصیده» را مانند گذشته لازم نمی‌شمارد. در نتیجه از آن، بسرعت درمی‌گذرد، و به تهیه‌ی «دسر» برای تکمیل عیش «شب شعر» جوان خواننده‌ی ما می‌پردازد. این هم يك عزل دیگر از اسماعیل یسار، یا مقدمه‌ی استادانه‌ای، بعنوان تکمیل عیش شب شعر جوان سیاهی ما،

« و نیز از تعزلات خوب اوست:

یا هندی الوصل ان نصرما ،
 وصلی امرعاً کلتا بعتک نصرما ،
 لو تیدین لنا دلاک مره
 لم یبع شک سوی دلاک محرما .
 ما ضراکک لو تظوف عاشق
 بفناء بینک اوالم فلسماً .»

استاد بدون هیچگونه شرح ، ترجمه و ذکر خلاصه و معنوی از اشعار اسماعیل یسار بلافاصله ، به بحث درباری او ، این چنین خاتمه می‌دهد ، و نیز چون ، مطمئن شده است که خواننده‌اش دیگر ، صد درصد بخودی‌خود می‌تواند ، مستقیماً از عربی استفاده کند ، از اینرو ، کسب اطلاع بیشتر درباری احوال و اشعار او را بیک کتاب صد درصد عربی حواله می‌کند (ص ۳۱۱) :

« تاریخ تولد اسماعیل معلوم نیست ، ولی مطابق آنچه نوشته‌اند ، عمر طولانی کرده و آخرین سلطان اموی را دیده است .

اسماعیل دوبرادر نیز داشته است : یکی محمد و دیگر ابراهیم که آندو نفر هم ، شاعر بوده‌اند ، و هر سه برادر در حمله‌ی عرب از ایران ، به اسیری رفته‌اند . برای بقیه‌ی احوالش ، رجوع شود به انگلی ، ج ۴ ، ص ۱۱۹ .»

جوان خواننده به اینجا که می‌رسد ، فقط از استاد متشکر می‌شود که دیگر به او تحقیق داده ، و چند نمونه از اشعار برادران اسماعیل را ، لافل بهمان شیوه برایش نقل نکرده است !

لیکن جوان خواننده‌ی ما ، اگر عربی نمی‌داند ، سرش از شور وطن سرشار است ، به تاریخ گذشته‌ی خود عشق می‌ورزد ، و بدین سادگی ها ، از راه باز نمی‌گردد . امیدوار است که گذشته‌ی خود را در کتابی دیگر ، بیابد !

خوشبختانه ، همانطور که یادآور شدیم وی هرچهار کتاب مهم تاریخ ادب ایران را همراه دارد . از اینرو سراغ کتابی دیگر - تاریخ ادبیات در ایران - تالیف استاد دکتر ذبیح‌الله صفا می‌تابد . آنرا برمی‌گشاید ، ورق می‌زند ، تا به بحث واکش تحقیرآمیز ایرانیان ، نسبت به اغراب می‌رسد . آنگاه استاد صفا (ص ۲۰ ، ج ۱) برایش می‌گوید :

« نخستین کسی که بدین‌کار قیام کرد ، « اسماعیل بن یسار » از موالی ایرانی نژاد و شاعر عهد هشام بن عبدالملک بود که در تفاخر به اجداد ایرانی خود ، و ترجیح آنان بر عرب ، مردانه سخن می‌گفت . وی در یکی از قصاید خود ، ابیات ذیل را برهشام فروخواند :

- اصلی کریم و مجدلی لایقاس به .
- ولی لسان کجدالسیف مسوم
- احمی به مجد اقوام دوجسب
- من کل قوم بنای الملک معوم
- ججاج ساده بلخ مرارته
- جرد عتاق مسایح مطاعیم
- من مثل کسروی و سابور الجنود معا
- والهرمزان لشخراوتعظیم
- اسدالکتائب یومالروح ان زحفوا
- وهم اذلوا ملوکالترک والروم ،
- هناک ان تسالی تنی بان لنا
- جزئومه قهرت عزالجرائم .»

خواننده‌ی جوان ما ، می‌بیند داستان از نوباز تکرار شده است . باز هم عربی ا سریع از روی آن می‌گذرد . به مطالعه‌ی دنباله‌ی مطلب می‌پردازد ، و فقط چنین می‌یابد :

« هشام از شنیدن این اشعار ، به خشم آمد ، و گفت آیا با من مفارحه و مباحث می‌کنی و نزد من ، قصیده می‌خوانی و خود و کفار قوم رامی‌ستانی ؟ پس فرمان داد تا او را در آب اندازند ، و خفه کنند . و باز گفت او را

از آب برآورد و به حجاز فرستد . اسماعیل بن یسار ، از اینگونه اشعار بسیار داشت . ویدر همین اسماعیل ، یعنی یسار ، نسبت به آل مروان ، تا بدانجا دشمنی داشت که هنگام مرگ بجای بیان کلمه‌ی توحید (لا اله الا الله) ، می‌گفت خداوند مروان را لعنت کند !»

خواننده‌ی جوان ما چون بحث اسماعیل را در تاریخ ادبیات در ایران نوشته‌ی استاد ذبیح‌الله صفا تمام شده می‌یابد ، به‌وی درود می‌فرستد که دست کم ، او به نقل همان یک شعر عربی بدون ترجمه از اسماعیل اکفا کرده است . ضمناً از استاد صفا متشکر است که اگر شعر را ترجمه نکرده ، بر خلاف استاد همایی ، حداقل اعراب آن را گذارده که مثلاً وی اگر خواست کلمه‌ی « ججاج » را بخواند اشتهاً آنرا با ضم جیم اول ، یا رفع جیم آخر بخواند ، تا شاید از خواندن صحیحش ، مانند یک دعای عربی ، توایی نسبت امواتش گردد !

همچنین استاد صفا ، برای اینکه مبدا یک کتاب فرهنگ عربی ، مانند « المنجد » یا « قاموس » در دسترس خواننده‌ی جوان ما که پس از ختم تحصیلش در قم و نجف و الزهر (۱) ، اینک مشغول انجام خدمت مقدس در روستاهای دورافتاده است ، ویا همه‌ی عربی دان‌هاست - ممکن است معنی پارهای از لغات مهجور ، از خاطرش رفته باشد ، درحاشیه‌ی یک کتاب تاریخ ادبیات ، مانند لغت‌نامه‌هایی که درحاشیه کتاب کلیه و نمنه ، یا المعجم فی معانی اشعار العرب ، می‌نویسد ، برایش نگاشته است (ص ۲۰ ، ج ۱) :

« ججاج : سید کریم . بلخ : سفید رو . اجرد : نجیب . عتاق : آزادگان . مسامیح : اسخیا . مطاعیم طعام دهندگان . زحف : حمله کردن .»
 جوان خواننده‌ی ما ، چون از این همه « هیروگلیف خوانی » خود بالاخره ، علی‌رغم اشتیاقش ، چیزی ازگفته‌ها و اشعار اسماعیل یسار دستگیرش نمی‌شود ، ناچار از استادان ایرانی مأیوس شده به خاورشناسان پناهنده می‌شود . به امید آنکه شاید در تاریخ ادبیات ایران نوشته‌ی پرفسور ادوارد براون که از انگلیسی توسط آقای علی یاسا صالح استاد دانشگاه تهران ، بفارسی ترجمه شده است ، از شرعربی رهائی یافته ، و بفارسی ، ترجمه‌ی نمونه‌ای از اشعار اسماعیل یسار را بیابد . از اینرو شنایان بظرف آن ، دست برمی‌گشاید . یافتن نام اسماعیل یسار در آن کار آسانی نیست . لیکن خواننده‌ی ما تحصیل کرده است ، و معنی « ایندکن » ، و فهرست اعلام را می‌داند که چیست . خوشبختانه این کتاب ، دارای فهرست اعلام است . بکمک آن ، نام اسماعیل یسار را در صفحه‌ی ۳۸۴ آن می‌یابد . و شروع می‌کند به خواندن :

« در زمان بنی‌امیه ، اسماعیل بن یسار را بفرمان خلیفه هشام (۴۳ - ۷۴۴ م) بجزم اینکه ضمن اشعار ، به تبار ایرانی خویش می‌باید ، به برکهای افکندند ! اینک یکی از منظومات مزبور :

اصلی کریم و مجدلی لایقاس به ،
 ولی لسان کجدالسیف مسوم ...»

باز هم همان شعر عربی هفت بیتی اسماعیل یسار که استاد صفا آنرا نقل کرده بود ، تنها با این تفاوت که دیگر در این کتاب ، اشعار عربی باز مانند کتاب استاد همایی ، بدون اعراب ، یعنی زیر وزیر و پیش است .

خواننده‌ی جوان ما دیگر نزدیک است کلافه شود . از خود می‌پرسد که :

« مگر « ادوارد براون » هم ، برای انگلیسی زبانها ، عین عربی اشعار را نقل کرده است ؟ مگر انگلیسی‌ها هم مانند ما در دبیرستان عربی می‌خوانند ویا بهتر از ما می‌خوانند که این اشعار را ، عیناً پرفدور براون ، برای آنها به عربی نقل کرده است ؟

لیکن این هنگام ، چشمش می‌افتد به رقم ۳ ، در پایان آخرین مصرع اشعار . فوراً تحت شماره‌ی دو ، به حاشیه‌ی کتاب نگاه می‌کند . در آنجا تحت عنوان یادداشت مترجم ، از شیرین‌کاری او ، واز تلویح بلخ بقیه در صفحه ۵۷

نقدی بر شیوه ترجمه (بقیه)

ترجمه وی بر اینکه او نسبتاً علاوه بر انگلیسی، عربی هم بلد است، تا این حد، اطلاع حاصل می‌کند که (ص ۳۸۵):

« اصل اشعار عربی، از صفحه ۱۵۴۷ کتاب امثال و حکم دانشمند شهید دهمخدا، جلد سوم، نقل گردید. ایشانیم از جزء رابع کتاب اغانی نقل کرده‌اند.»

خواننده‌ی جوان، کتاب تاریخ ادبیات براون را، با افوس از اینکه اگر عربی نمی‌داند، چرا دست‌کم انگلیسی بلد نیست که دیگر نیازمند به ترجمه نباشد که بنام ترجمه از انگلیسی، به مونتاز عربی در برابر انگلیسی، در یک کتاب فارسی پرداخته است. خوش‌حال است که دست‌کم شعر اسماعیل یسار، در جلد سوم از «کتاب امثال و حکم» نوشته‌ی علامه سعید (۱۳۳۶ - ۱۳۵۱ شمسی) یافت می‌شود.

بدین ترتیب وی، سراغ جلد سوم امثال و حکم دهمخدا می‌دود و صفحه ۱۵۴۷ آن را می‌گشاید. درست است! در این جا، طبق سند آقای صالح عین آن شعر وجود دارد. ولی بهیچ وجه از ترجمه اثری نیست. وی بازمه نا امید نشده، قسمت‌های جلوتر، و عقب‌تر آن را می‌گردد. عنصر که دیگر خیری نیست. لیکن جلوتر، یک شعر دیگر از اسماعیل نقل شده است. یا دقت نگاه می‌کند:

— هان، همان شعر پنج بیتی است که استاد همائی نیز آنرا ذکر کرده بود. دیگر هیچ!

— خدایا این چه گرفتاری است؟ آخر علت نقل این اشعار بدون ترجمه و ذکر دلیل در کتاب حکم و امثال دهمخدا، چیست؟!؟

وداع با کتاب

این هنگام دیگر، شکبایی شایان ستایش، و صبر جمیل جوان ما، سر می‌رسد. کتابها را همه، بیکسو می‌افکنند. نمی‌گذارد. برای پی‌از پیش خدمتش که اگر فرصتی برای فراگرفتن تکمیل زبان عربی دست داد. چه کمک اهل زبان، قادر به خواندن اشعار عربی کتابهای تاریخ ادبیات ایران گردد. و یا اگر بخت بیشتر یارش بود، و بعدها توانست به انگلستان یا آمریکا برود و زبان انگلیسی را بخوبی یاد گیرد در باره‌ی تاریخ ادبیات ایران کتابی به انگلیسی بخواند و سرانجام دریابد این اسماعیل یسار که بی‌شک به نام شناسایی او، مردم به مقام استادی دانشگاه رسیده‌اند، چه گفته است؟! و یا اگر هیچک از این‌ها نشد، شاید روزی، «نویسنده‌ی بیسواد که از عربی چیزی نمی‌فهمد!!»، از زبانی اروپایی، علاوه بر انگلیسی، فرانسه یا آلمانی، کتابی را درباره‌ی ادبیات ایران و عرب ترجمه نماید، و در آن از اسماعیل یسارها هم، نمونه‌هایی بفارسی بدست آید! یعنی درست همانطور که از «شاتوبریان»، از «لامارتین»، از «گوته»، از «دانته» از «پوشکین»، از «ویکتور هوگو» اشعاری بفارسی ترجمه کرده‌اند!

بازنشتگی نویسنده، و وداع با کتاب

در این میان، چون از کتابهای مربوط به تاریخ و تمدن و ادبیات استان ایرانی، به سبب بی‌سبکی و نا استواری در شیوه نگارش، و از جمله حیرت‌گشای نویسی و مونتاز کاری‌های نامفهوم عربی‌شان، بطور عموم انتقالی نمی‌شود، و اگر استادی بمیرد، مانند شادروان عبدالمعظم قریب، و مرحوم عباس اقبال، یا بازنشته شود، دیگر ناگردانان هم مجبور نیست کتابهایشان را بخرند، کتابهایشان نیز غالباً برای همیشه از تجدید چاپ محروم می‌مانند. ناشران هم برابر مشاهده‌ی چنین وضعی، می‌پندارند که تاریخ ادبیات، و فرهنگ و هنر ایران عموماً خریدار، خواستار و خواننده‌ای ندارد، تا آنان دست پدامن ترجمه شوند که لاف‌های یکی دیگر از آن کتاب‌ها را به سبکی قابل فهم عموم، از یک زبان اروپایی بزبان فارسی ترجمه نماید. و در نتیجه‌ی این «خلأ فرهنگی» برای خواننده‌ی جوان مشتاق ما راهی باقی نمی‌ماند. جز آنکه به مطبوعات برزق و برق، و رقیب-مندی موجود، روی آورد. زیرا در یک مجله‌ی سینمایی، دست‌کم اگر

اشعار بینل‌ها را نقل می‌کنند، بطور معمول در برابر اصل آنها، ترجمه‌ی آنها را هم بفارسی، در کنار آنها می‌نگارند.

نوشتن برای مردم یا گفتگو با خویشان؟

یک داور بی‌طرف، در این گیرودار ملاحظه می‌کند که نویسندگان باسلاخ پرمایه نویسی و مطلع ما، غالباً از جوان تا پیرشان، از آخوند تا دکترشان، از مکتب دیده تا دانشگاه رفته‌شان، از مسترب تا مسترنگشان، از مولف تا مترجمشان، همگی فاقد نخستین شرط نویسندگی‌اند؛ یعنی نمی‌دانند، برای که می‌نویسند؟ خواننده‌ی آنها کیست؟ پایه‌ی اطلاعات و زبان دانی آنها چیست؟

نوشته‌ی اکثر از نویسندگان پرمایه نویسی ما، مباحثه و مذاکره با انبوه خوانندگان واقعی نیست. گفتگوی یکطرفه‌ی نویسنده با خویشان است!

یک خواننده مگر باید چند زبان بداند، تا بتواند کتابی درباره‌ی گذشته و تاریخ ملی خویش بخواند؟!؟

مگر نویسندگی فضل فروشی است که هرکس هرچه می‌داند، هرچند زبانی را که بلد است، باید عیناً آنها را در متن زبان توده‌ی مردم، بدون ترجمه، برای ایجاد احساس حقارت و بی شخصیتی در خواننده، بگنجاند؟!؟

مثلاً اینکه باید خدا را شکر کرد که نویسندگان ما، عموماً چینی و ژاپونی نمی‌دانند. و یا یک با چند ایرانی، امیلاً در طول تاریخ، بزبان چینی و ژاپونی شعری سروده‌اند، والا اینک نوجوانان ما، باید شاهد نقل بی‌ترجمه‌ی اشعار چینی و ژاپونی در کتابهای تاریخ ادبیات خود باشند.

فرض کنیم که این اصل را بپذیریم که در کتابهای خود، همواره بجای ترجمه‌ی عبارتی از زبانی، عین آن را نقل نماییم! در این صورت، هم‌اکنون، ایرانیانی داریم که بزبانهای آلمانی، فرانسه، انگلیسی، ایتالیایی، اسپانیولی، عبری، ارمنی، آسوری، اردو، پشتو، شعر سروده‌اند. از گذشته هم که عبری و ترکی شعر می‌گفته‌اند. اینک اگر می‌خواستیم، تاریخ جامعی درباره‌ی ادبیات خود بنگاریم، و همان شیوه‌ی نقل بدون ترجمه را بکار بریم، راستی چه جنگی آشفته و چه معجزه‌ی ادبی که کثر خواننده‌ی قادر بدرک و فهم آن بود، فراهم می‌آوردیم؟!؟

همچنین یک خواننده‌ی معمولی، مگر باید همواره چه مقصدار کتاب اضافی ویدیکی، بدو سه زبان خارجی - در برابر هر یک کتاب از مولفان ایرانی - همراه داشته باشد، تا نواقص اشارات آنان را با مراجعه به آنها تکمیل نماید، و به منابع و سرچشمه‌ی موادی که آنها راه و پیراهن - اطلاع به مطالب اصلی نوشته‌ی خود را به مطالعه‌ی آنها حواله می‌دهند، دست یابد؟!؟

فرهنگ نارسا xalvat.com

— چه فرهنگ و ادب اتکالی، نارسا، نامستقل، تزلزل‌انگیز و اسارت‌آمیز است؟ مانع از رشد استوار و سریع شخصیت است؟ در ژرفای روح نوآموز خود، بجای اعتماد به نفس، بذخودکم بینی، تردید و زبونی و تشویش، می‌افشاند.

— ادبیاتی که زبانش عاری از رسائی فرهنگی، و خالی از محتوا، جامع علمی و ادبی است! ادبیاتی که به فرزندان خود، با وجود میسرانی بزرگ، جز یک مشت اسم، یک مشت اطلاعات گسته، یک سلسله ارقام غیر ضروری، چیزی تعلیم نمی‌دهد. فرهنگی که بر حافظه‌ی فرزندان خویش، تا حد یک بیگاری، تقویم یا تکبجه و اعدال شاقه، مواد فرعی، تحصیل می‌کند، لیکن کسرت‌ترین مایه‌ای اصیل و اساسی، برای رشد اندیشه، ستانت در رای، استقلال در داوری، جهش مکرری، ابتکار و خلاقیت ذهنی، در اختیار وی نمی‌دهد، حتی از مسائل و وقایع ادبی، با ابهام و بصورت رمز و کناپه‌آگاه می‌مازد، لیکن اطلاع بر جریان محتوی حادثه را از وی دریغ می‌دارد. و آنرا، بزبانی دیگر، به منبعی خارج از دستور

اکثریت مردم خود را موکول می‌نمایند. به وی فخر می‌فرستند. لیکن دستش را نمی‌گیرد، تا او خود قایل گردد. معرفت و اطلاع و فرهنگ را، خارج از دسترس، و فهم و شعور او، در زبانی دیگر که او را در آن توانایی نیست، قرار می‌دهد. زبان او را، چون سکه‌ی قلب، زبانی نامعتبر و پرهیاه، و زبان عای بیگانه را بانگ فرهنگ و ذخایر علمی گذشته و حال مالش، جلوه می‌دهد. در هر گامش احساس زبونی، حسرت، اندوه، آرم و حقارت را به نام ناچیزی و بی‌مایگی وی، و فرهنگ و زبان وی، به او تلقین می‌کند؛ تو چیزی نمی‌دانی! زبان تو نارسا و فقیر است! و حتی برای درک تاریخ گذشته‌ی خویش، به فرهنگ‌ها، و زبانهای بیگانه، محتاج هستی!

xalvat.com

به او می‌گوید: اسماعیل یسار، از قهرمانان ادبی، و پیشاهنگان رستاخیز ملی توست. با هشام بن عبدالملک خلیفه‌ی عرب درافتاده است. و در برابر او قمیمه‌ای ساخته و سروده است که خشم او را دامن زده است. و خلیفه او را به کفر اهانتش به عرب، و تهاجرش بتراد خویش، در آن افکنده است. و این مرد دوربار دیگر نیز داشته است که آن‌ها هم مانند او، در اهانت به عرب و تهاجر به تراد خویش شعر سروده‌اند. این اطلاعات را بصورت یک مطلب بی‌چون و چرا، به تو آموز می‌دهد. او ناچار است که آنها را، نقطه به نقطه، حرف به حرف از بر کند. لیکن به او، برسانی نمی‌گوید که اسماعیل یسار، یا برادران او چه گفته‌اند؟! چگونه مطلب خود را آغاز کرده، و به پایان رسانیده‌اند؟! نمونه‌ی سخن آنان، عیناً در ترجمه‌ی فارسی چیست؟ آیا ظرافتی در شعر آنها بکار رفته است. یا خیر؟ میان این برادران، با سخن پردازان تازی گوی ایرانی دیگر، کدام یک شیرین‌تر، استوارتر، ژرف‌تر، بی‌پروا تر، و سرانجام لطیف‌تر سخن گفته‌اند؟ نه، این اطلاعات موجب می‌شود که تو آموز ایرانی، خود قادر به داوری، ارزیابی، اظهار رای و استقلال در اندیشه‌ی کرده! ادبیات اتکا می‌نمی‌تواند، مجاز نیست، و نمی‌خواهد، چنین اطلاعاتی را در اختیار نوسواد، و حشمتی دانش‌پژوه فارسی زبان بگذارد!

ملالت‌بار، شرم‌آفرین و حقارت‌انگیز است که انسان، چهار کتاب مهم، چهار مرجع، و چهار منبع یا باسطلاح، کتاب اساسی و «استنداره» دانشگاهی را در تاریخ ادبیات کشور خود بیست گیرد، آنگاه به‌بینه که هر چهار اثر، به سبک تقلید و رونوسی از یکدیگر، یک دوره، و یک بدیده‌ی تاریخی را برای پیدایش رستاخیز و استقلال ملی کشورش، یکی از مهمترین نهضت‌ها شمرده‌اند. و هر چهار اثر، یک شخصیت واحد را بعنوان نمونه‌ای بارز، برگزیده‌اند، و سلسله جنبان، و مظهر آن بیداریش خوانده‌اند، لیکن ضمناً هر چهارتن نیز اطلاع برگشتار و سخن قیام آفرین او را، به منابعی دیگر و زبانی بیگانه که برای اکثریت قریب به اتفاق مردم او، نامفهوم است، حواله داده‌اند!

فرهنگ اصیل، فرهنگی است که حاشیه نویس فرهنگ و زبان بیگانه نباشد، خود فروع را ننگار و اصول را به منابعی کمیاب، به منابعی که در دسترس اکثریت نیست، و اگر هم یافت شود زبانش قابل درک برای عموم نیست، حواله نماید.

نویسنده باید مستند بنگارد. لیکن ارائه‌ی سندش نباید بیهانه برای تنبلی از ارائه‌ی مطالب اساسی و خودداری از ذکر مباحث اساسی گردد؛ برای خواننده ایجاد درس نکند؛ و مشکل بی‌اطلاعی او را، بی‌پاسخ نگذارد. و با ارائه‌ی راه‌های پربسیج و خم، و حواله زبانهای بیگانه، و منابع خارج از دسترس، بر مسائل او، و بر احساس یأس‌ها و حقارت‌های وی، بیفزاید! ادبیات ما، متأسفانه از سطح دیستان و مطبوعات که بگذرد، بطور عموم باستثنای مواردی معدود، دستخوش چنین بیماری اتکا می‌است. عقیم و نارسا است. فرهنگ الفاظ است. فرهنگی بی‌مایه و تهی است. تهی از مایه‌های راستین دانش و اطلاع و اندیشه است. ولی «فرهنگ مستقل»، فرهنگی رسا و خودبسنده است. زایا و پرمایه است. «فرهنگ محتوی» است. شامل مفاهیم، و مواد اصیل میراث علم و دانش و تاریخ.

مکتب اصالت الفاظ، نه مفاهیم

شیوه‌ی متداول ترجمه و تالیف کنونی ما - صرف‌نظر از تک‌گل‌های

و حتی و تهائی که در فضای مسموم آن، گه‌گاه، می‌زیود، و وجود آنها را هنوز نمی‌توان نشانی از ظهور یک بهار ادبی بشمار آورد - بقایای فاسد یک مکتب بسیار است. مکتبی سورت‌گرا و محتوی گریز است. فرهنگ الفاظ است. نه فرهنگ مفاهیم! یعنی یک‌کوع «فورمالیسم ادبی» است. معانی اندک را در الفاظ بسیار، بیان می‌دارد. به «لفظ» و «صنایع لفظی»، بیشتر از «محتوی» اهمیت می‌دهد.

ترجمه‌ی واژه‌ها، تهیی لیت‌نامها، و تجزیه و تحلیل‌های لفظی در حاشیه‌ها و تعلیقه‌های کتابهای محققان ادبی‌ما، بر محتوی کاوی، و اندیشه‌ی شناسی آنها، آشکارا فزونی دارد. فهرست اسامی اشخاص، مکانها، زمانها، آن، «بیشتر از کتابهایی به اصطلاح تحقیقی ما، بفراوانی به چشم می‌خورد. لیکن از فهرست همسنگی اندیشه‌ها، از «اینده‌ی موضوعات»، در آنها کسر تشائی یافت می‌شود. «میدان تداعی ذهنی» مولفان و نویسندگان ما را، بیشتر «همسانی‌ها و تضادهای لفظی» تشکیل می‌دهد، تا «پیوندهای معنوی»، و سبکی اندیشه‌ها یکدیگر، شاهده‌ی که در گذشته بدان اشاره نمودیم - فرهنگ امثال و حکم هم‌صدا - در این رهگذر، نمونه‌ای بارز است. در آن فرهنگ با همه ارزندگی و امتیازش و وحشیتی که آن را بر سر تهیه و تدوین آن بکار برد، تکابوی ذهنی مولف آن، بیشتر بصر محور «اشتراک لفظی»، تا وجود اختلاف در معنی و محتوی، دور می‌زند.

در بیشتر از متن‌هایی که برای قرائت در دبیرستانها، و دانشکده‌ها، در درس فارسی برای دانش‌آموزان و دانشجویان خود انتخاب می‌کنیم، کمتر به محتوی میراث فرهنگی خویش در قالب آنها، همسانی یا تضاد عناصر گوناگون آن‌ها یا یکدیگر، و اثری که احیاناً تضادها و اختلافاتشان از نظر روانی و اخلاقی، ممکن است روی مغز حساس نوباوگان ما از خود برجای نهند، بذل توجه کرده‌ایم. بلکه برای ما شکل ظاهری آنها، کیفیت ترکیب کلمات، غرائب یا بدایع الفاظ، و اشعار آنها مهم است. در برابر دهها کتاب متنوع «لغات کلیله و گلستان» که تاکنون تالیف کرده‌اند، کمتر می‌توان حتی به یک کتاب که به محتوی کاوی، و تحلیل مایه‌های فکری، آرمانی و زیرمایه این کتابها، برای دانش‌آموزان و دانشجویان پرداخته باشد، اشاره کرد.

سیر فرهنگ ما را از «قطب توجه به محتوی»، یا از «مکتب اصالت معانی»، به «قطب لفظ گرایی افراطی»، و مکتب اصالت الفاظ، در مورد کتاب «کلیله و دمنه»، بخوبی می‌توان آشکار ساخت.

در دوران انوشیروان بخاطر دست‌یابی به گنجینه‌ای از معرفت، بدون توجه به چگونگی جنبه‌ی قالب، و ظاهر آن، آنرا از هندوستان، به ایران آوردند، و به پهلوی ترجمه کردند. زمانیکه فرهنگ اسلامی تشنه‌ی معارف بود، این کتاب بسادگی، بدون هیچگونه پیرایه‌ای لفظی، و بسویله‌ی ابن‌مقیه از پهلوی به عربی ترجمه شد. ترجمه‌ی او هنوز هم نمونه‌ی یکی از عالی‌ترین و ساده‌ترین متون عربی بشمار می‌رود. لیکن زمانی که آنرا بنام «کلیله و دمنه‌ی بهرام شاهی»، بفارسی ترجمه کردند، آنقدر تصنع و تکلف لفظی در آن بکار بردند که بزودی نه تنها فهم آن، بلکه حتی خواندن آن نیز دشوار گشت، و ترجمه‌ی دیگری از آن لازم نمود. «انوار سیهلی» ترجمه‌ی دوقلوی کلیله و دمنه بشمار می‌رود که روی این نیاز پدید آمده‌است. لیکن هنوز این کجا و سادگی و روانی متن عربی آن کجا؟ و متأسفانه نیز تا امروز بیشتر کسانی که به کلیله و دمنه پرداخته‌اند، همه به جنبه‌ی لفظی، ترجمه‌ی لغات، شرح جملات دشوار، و اختلاف عبارات نسخه بدل‌های آن، همت گماشته‌اند. و کمتر به معارف مکنون، ارزیابی محتوی و تعیین بی‌آمد سود و زبان آن در رشد اخلاقی و روانی نوباوگان ما نظر دوخته‌اند.

این کیفیت متأسفانه اختصاصی به کلیله و دمنه ندارد. در تمام متن‌های فارسی که برای قرائت دانش‌آموزان دبیرستانها و دانشکده‌های ما، طی سی و چندسال گذشته انتخاب کرده‌اند، مانند قابوسنامه، مرزبان‌نامه، سیاست‌نامه، اخلاق ناصری، اسرارالتوحید، و گلستان سعدی، توجه به قالب و لفظ، بر محتوی و معنی فزونی دارد. همه در حقیقت بیشتر، بیهانه‌ی آموزش معنی و املاء و آه‌های مهجور و متروکی بشمار می‌روند که احیاناً صدیکشان در زبان مکالمه، و حتی در شعر و نثر معاصر فارسی نیز بکار نمی‌روند. بلکه

بند در بغل آس آوجه را ،
زندندان زنبور واقفان بپر ،
قفس می‌توان ساخت اما به صبر ...

این شاعر ، برای مهمل گوئی ، در عین وفاداری به سنت قالب‌های لفظی نظم فارسی ، جایزه می‌گیرد . در برابر ، نه تنها هیچکس از این همه پایه‌گوئی و ژانرهای وی خشمگین نمی‌گردد ، بلکه برعکس ، اتخاذ رویه‌ای غیر از آنرا ، بروی خورده می‌گیرند ، و سزاوار کيفرش می‌شمارند . شاید در مجموع تمام سخن نوپردازان معاصر ، وجیع‌های بنفش و سبز و زرد آنان ، نتوان این همه مهمل ویاوه که این یک تن سروده است ، پیدا نمود . لیکن دشنام و انتقادی که یکایک اینان شنیده‌اند نیز شاید در تمام دوری ادب فارسی ، نثار مجموع شاعران گذشته‌ی ما نکرده باشند ! زیرا عصیان اینان ، در سنت مکتب لفظ‌گرای ادب ایران ، گناهی نابخشودنی است . ایشان ، بیش از آنکه ، در جهان معانی و عرضه داشت مفاهیم و محتوی ، تحولی پدید آورده باشند . قالب‌های لفظی و نظم عروضی گذشته را در هم شکسته‌اند !

گریز از کتاب ، بخاطر پرهیز از نویسنده

ما اگر از بی‌رغبتی نسل جوان نسبت به مطالعه ، و از شیوع پدیده‌ی زیانمند کم‌خوانی در ایران ، شکوه می‌کنیم ، در میان عوامل مختلف که هر یک در حد خود بسیار مهم‌اند ، بهیچ‌وجه نیز نباید از عامل فقدان سنت نویسندگی رسا و جامع ، در عرصه‌ی یک زبان و فرهنگ مستقل ملی ، در ایران غفلت ورزیم .

سنگین نویسی اتکالی ، به شیوه‌ی متداول نویسندگان با فضل ما ، خود یکی از بزرگترین عوامل گریز از مطالعه بشمار می‌رود که از همان دوران نقش‌پذیری فرهنگی شخصیت‌نویس در مدرسه ، وی را نسبت به مطالعه بی‌رغبت و فرسوده می‌سازد . از طرفی دیگر نیز نویسندگی به سبک مبتذل و بازاری هم ، مانند مواد مخدر ، ذهن را به تبلی فکری معاد می‌نماید . و در نتیجه موجب ازدیاد بی‌رغبتی نسبت به مطالعه‌ی مواد اصیل و ارزنده و پرمایه می‌گردد . یعنی موادی که درک و هضم آنها ، نیازمند به تأمل و اندیشه است ، ولی ضمناً نیز سازندگی شخصیت و موجب ایجاد و تقویت اعتماد به‌نفس و استقلال فرهنگی است .

متأسفانه ما هنوز فاقد یک چنین مکتب نویسندگی ملی در سطح عالی فرهنگی هستیم . نویسندگان ما عموماً — به استثنای شماره‌ای معدود — یا نامفهوم نویسند ، یا مبتذل نویس . هنوز نویسندگی حد متوسط ، برای تربیت انبوه نسل شکوفانی که سالیانی بطور روزافزون ، نزدیک به یک میلیون نفرشان به سن مدرسه می‌رسد ، و بزودی در آستان بلوغ ، در خلاء فرهنگی کنونی ، قربانی شکار مبتذل نویسان بازاری می‌گردد . در ایران ، مورد توجه جدی قرار نگرفته است .

بازگشت به اسمعیل یسار

چون ، در ضمن این گفتار ، ما روی اسمعیل یسار ، بسیار تکیه نمودیم ، و نمونه‌های اشعار وی را که نقل کردیم ، همه برای بیشتر از خوانندگان ، به علت عربی بودن آنها ، نامفهوم مانده‌اند ، از اینرو ، برای رفع کسالت و حسن ختام ، ترجمه‌ی نخستین شعر او را که در گذشته نقل کرده‌ایم ، در اینجا بدست می‌دهیم .

اسماعیل در این شعر که بخوبی از آن می‌توان سبب خشم خلیفه‌ی عرب را فهمید ، معنوقی تازی ژاد را بنام «امام» مورد خطاب قرار داده ، می‌سراید :

« من دانی‌های تاجدار ، و عموهای پاک ژاد بزرگوار دارم .
— فوارس ، سوارکاران بهادر ، از ایشروی از «فرس» (فارسیان) نام گرفته‌اند ، تا شاید از آوازه‌ی ژاد ما ، برخوردار گردند .
در اینصورت توای «امام» (نام معشوق) بیش از این ، به ژاد خود مبال ، ما را آزرده ساز ، سخن به شایستگی و حساب بفرموی !
اگر از گذشته‌ی ما و خود بیخبری ، پیرس . تا بدانی که نیاسان ما و شما چگونه بوده‌اند ! آن زمان که ما دختران خود را به نیکی پرورش می‌دادیم ، شما آنها را زنده درگور می‌کردید .»

پایان

بیشتر واژه‌های مرده‌ای هستند که می‌خواهند آنها را ، به زور گور به‌گور کرده از متن‌های متروک گرفته در ذهن‌های حساس نوباوگان ما ، مدفون سازند .

ادبیات بی‌محتوی و کامجوی بدلی

آیا در برابر بمباران الفاظ نشوار بی‌محتوی ، در برابر «احساس بی‌مایگی ادبی» ، و حقارت و اهانت دائم ، در برابر بیخبری از گذشته ، انتظاری جز شوم و هراس از آن ، جز گریز و نفرت از آن ، جز کوشش برای فراموشی آن ، با پناه جوئی‌های بدلی ، و مقلدانه به غرب ، جز غریزگی و غرب‌گری افراطی ، جز بی‌تلیس ، و بی‌روی از ره‌آورده‌های زیانمند و سطحی سبک‌غرب ، جز بی‌رغبتی و فرار از مطالعه‌ی آثار گذشته و مریوط گذشته‌ی می‌توان ، از سزای جوان بی‌راه‌نمای ما درگیر و دار یک خلاء دهشتناک فرنگی که هر یکون گریبانگیر ماست . انتظار دیگری داشت !

بگفتی «کانت» فیلسوف اخلاقی آلمان ، اگر هوای اطافسی کیف باشد ، از افرادی که درون آن هستند ، نمی‌توان توقع داشت که بخاطر رعایت بهداشت و پرهیز از اشتیاق هوای آلوده از تنفس در آن اطاف ، خودداری نمایند . اگر آب زلال را از مردم دریغ داریم ، تشنگان ، آب تیره و بی‌مایه‌ی زرا را ، بر مرگ از تشنگی ترجیح خواهند داد . «نیاز به فرهنگ» واجب و معنویت ، یک نیاز راستین است . اگر مردم را در یک «خلاء فرهنگی و آرزمانی» قرار ندهیم ، و یا فرهنگ اصیل و توان بخش را از دسترس آنان خارج سازیم ، آنها ، ناچار سراب را بجای آب گرفته ، عطش کامجویی سبوی خود را ، با فرآورده‌های تهی مایه‌ی فرهنگ‌های بازاری و پوداسی ، سیراب خواهند ساخت .

فغان نسل جوان ، مجوگرائی و بوچ پرستی او ، خود نتیجه‌ی مستقیم عجز فرهنگ و شیوه‌های فرسوده‌ی انتقال محتویاتش ، به آنان است . نشانه‌ی فرسودگی و گسستگی سیم‌های ارتباط ما ، با آنها است . واکش ناتوانی ما ، از پاسخگوئی واقعی به نیازهای راستین ایشان است !

عصیان عروضی : گناه لفظی شعر امروز

مخالفت با «شعر نو» یا به اصطلاح ، شیوه‌ی نوپردازان معاصر ، دلائل مختلف دارد . لیکن ، به احتمال قوی ، پاره‌ای از این دلائل ، چندان بی‌ارتباط با فراموشی مکتب «فورمالیسم» یا صورت‌گرائی و لفظ‌گسری در ادبیات ما نیست . زیرا ، در چنین مکتبی ، عموماً شکل ظاهری کلام ، قالب‌های بیان ، صنایع لفظی ، و سبک‌پرستی در شیوه‌ی سخن پردازی اصل است ، نه توجه به کیفیت محتوی آن . از اینرو ، در چنین مکتبی ، در همه‌ی شکست این قالب‌ها ، بی‌اعتنائی به سنت‌های لفظی ، و بی‌توجهی به شکل‌های سداد سخن ، بر هم زدن نظم متداول بیان ، گناهی نابخشودنی بشمار می‌رود . والا مهمل گوئی ، یا مهمل سرائی که گروهی نوپردازان را بدان متهم می‌نمایند ، بخودی خود ، در مکتب لفظ‌ستای ادب ایران ، لغزشی شایان کيفر محسوب نمی‌شود . ادب ایران ، قرن‌ها ، نسبت به شاعران مهمل‌گوی که در هر حال هر چه هم بی‌مغز و تهی مایه سخن گفته‌اند ، لیکن نسبت به قالب‌های سوزی شکل‌های متداول شعری ، و میزان‌های مقبول عروضی وفادار مانده‌اند . روش مهمل‌گیری و پذیرش داشته است . حتی در بسیاری از موارد هم آثار را ترویج هم کرده است .

مشهور است که شاعری ، با حاکمی شرط می‌بندد که هشتاد ابیات حسی نظامی ، شعر بسراید ، بطوریکه هیچکس نتواند در هیچیک از ابیات آن معنی و مفهومی بیابد ، حاکم نیز با وی قرار می‌گذارد که اگر او از شعر بی‌چنین کاری برآید وی در برابر عربیت مهملش به او یک سگی زر بدهد . لیکن در برابر هر شعر با معنی‌اش نیز یکی از دندانه‌هایش را از این بیرون کشد . شاعر ، شاهکار لفاظی منظوم و مهمل خود را پس‌دین می‌آورد . و در برابر گویا ، با همه دقت و موشکافی ، تنها قادر می‌شوند ، به دندان وی ، را بکنند . ولی در ازای ابیات بی‌معنیش ، ناگزیر ، خزینهای از سکه‌های زر به وی می‌بخشد . قسمی از اشعار وی را که توانسته‌اند در آنها مفهوم و معنایی بیابند ، چنین است :

— اگر عاشقی بخیه بر مومزن !
بجز پنه ، بر نعل آه مومزن !
در مطیخ افکن ره کوچه را ،

